**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021003**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما در مورد آیۀ شریفۀ صدقات صحبت می‌کردیم، در آیۀ شریفۀ صدقات:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

«إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكينِ وَ الْعامِلينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقابِ وَ الْغارِمينَ وَ في سَبيلِ اللّهِ وَ ابْنِ السَّبيلِ فَريضَةً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَليمٌ حَكيمٌ»

در این آیه عرض کردیم که بعضی از موارد را با لام، اصناف ثمانیه است، این اصناف ثمانیه چهار تایش با «ل» هست و چهارتایش با فی، علی ما هو ظاهر التعبیر. دو تایش که صریح است که با فی هست و دو تایش هم ظاهرش این است که معطوف به مجرور به فی هست. ما عرض می‌کردیم بین این موارد با ظاهر آیه فرق است، اینها را یکسان نباید مشی کرد. به خصوص در مورد رقاب عرض کردم که رقاب مالک نیستند و به خاطر همین فی تعبیر شده. اینجا این که در کتاب برهان از زرکشی، جلد ۴، صفحۀ ۱۵۵ این دارد، قال الفارسی و انما قال و فی الرقاب و لم یقل و للرقاب لیدل علی ان العبد لا یملک. اینجا این مطلبی که عرض کردم که تفاوت بین لام و فی دال بر این هست که این چهار جهت اخیر در واقع مصرف هستند و آنها به یک نحو حقی برای آن ۴ نفر اوّل هست مورد بحث هست که آیا مطلب همینجور هست که ما عرض می‌کردیم یا نه. در کشاف، زمخشری این بحث را مطرح کرده که وجه عدول از لام به فی چیست، من حالا عبارت کشاف را می‌خوانم، کشاف تقریبا برعکس مطلب ما را از همین فی در آورده، این ملاحظه بفرمایید.

فان قلت لم عدل عن اللام فی فی الاربعة الاخیرة قلت للایذان بانهم ارسخ فی استحقاق التصدق علیهم ممن سبق ذکره لان فی للوعاء فنبه علی انهم احق بان توضع فیهم الصدقات و یجعلوا مظنة لها و مصبا و ذلک لما فی فک الرقاب من الکتابة او الرق او الأسر و فی فک الغارمین من الغرم من التخلیص و الإنقاذ و لجمع الغاز الفقیر او المنقطع فی الحج بین الفقر و العبادة و کذلک ابن السبیل جامع بین الفقر و القربة عن الاهل و المال.

خلاصه می‌خواهد اهمیت این ۴ تای اخیر، می‌گوید این اصلا مهم‌تر است مناسب این است که به اینها داده بشود.

و تکریر فی فی قوله و فی سبیل الله و ابن السبیل فیه فضل ترجیح لهذین علی الرقاب و الغارمین. یک همچین چیزی را ایشان اینجا گفته، و من اصلا نفهمیدم این یعنی چی، مجرد فی دال به اینکه اینها استحقاق بیشتری داشتند، چون وعاء ظرف بودن چه دلالتی بر این دارد که اینها، در ظرف دال بر این است که موردشان اینها هستند، حالا مورد اینها هستند نسبت به دیگران استحقاق دارند، ندارند، به خصوص در مقابل لام، شما لام یک نحو به هر حال استحقاق، مالکیت، سلطه، سلطه داشتن یک نوع اصلا مفهوم سلطه این هست که دیگران حق ندارند، سلطنتش با اینهاست، این که لام اینجا دلالتش بر این است که اینها استحقاق دارند امثال اینها، خیلی قوی‌تر از فی است، به هر معنایی لام را معنا بکنید، بالأخره لام این که فی را به این معنا گرفته و اینجوری معنا می‌کند، بعد هم چون فی بعدی تکرار شده این معنایش این است که این، یک قدری آن هم احقا، باز هم چون فیه دومی، اینها را من اصلا نفهمیدم که چرا اینجوری ایشان معنا کرده و جالب این است که زرکشی این معنا را ترجیح داده بر معنایی که ابو علی فارسی ذکر کرده، همین را آورده، بعد عبارت ابو علی فارسی را آورده و می‌گوید که و فیه نظر بل ما ذکرناه من الحکمة فیه، که همان کلام زمخشری اغبر هست، این اصلا برایم قابل فهم نیست که چی می‌خواهد بگوید، خیلی وقت‌ها عظمت زمخشری هست که خیلی‌ها را به تبعیت وا می‌دارد و الا این حرفش، زمخشری آدم قوی‌ای است نمی‌خواهم قوتش را انکار کنم ولی معنای قوت یک نفر این نیست که همه جا قوی باشد، گاهی اوقات به هر حال. آن چیزی که طبیعی هست مطلبی هست که من اوّلین در فقه القرآن راوندی دیدم، نمی‌دانم اصلش با قیل نقل می‌کند، اصلش مال کی است و اینها فرصت نکردم یعنی پیدا نکردم با آن چیزی که داشتم می‌گشتم، حالا باید گشت ببینم مال کی است. فقه القرآن راوندی، جلد ۱، صفحۀ ۲۵۸ عبارت کشاف را نقل می‌کند که آن مطلب را، صحبت سر این که چرا آنها را با لام تعبیر کرده اینها را با فی، بعد می‌گوید و قیل اللام فی الاصناف الاربعة تدل علی ان تلک الصدقة لهم یفعلون به ما ارادوا و ینفقون کما شائوا مما ابیع لهم. این می‌خواهد بگوید ملک اینهاست اختیارشان با خودشان است، هر کار می‌خواهند با اینها بکنند حق دارند بکنند که این معنا در روایات ما هم تأکید شده به این معنا روایات متعدد داریم زکاتی که به مستحق دادید مال مستحق است، مستحق می‌تواند زکات را نگه دارد آن احتیاج فقری که دارد آن احتیاج را باهاش برطرف نکند برود مثلا باهاش حج به جا بیاورد و امثال اینها. که می‌گوید مجرد این که شما دیدید اگر یک مستحقی حج به جا آورد معنایش این نیست که این شخص در کار خلافی چیزش را انجام داده.

و لفظة فی تدل علی ان الصدقة التی تعطی المکاتب، به ضم است یا به فتح، مُکاتَب است یا مکاتِب است، اینجا مولا با او مکاتبه کرده یا او با مولا مکاتبه کرده؟ چون طرفینی است. مکاتَب مثلا.

تدل علی ان الصدقة التی تعطی المکاتَب و الغارم لیس لهما ان ینفقا علی انفسهما و اهالیهما و انما یضعان فی فک رقابهما و الذمة فیوصل المکاتَب الی سیده، مکاتَب این پولی که بهش می‌دهند می‌دهند به سیدش تا مال الکتابه‌اش داده بشود که آزاد بشود. این یک «و» ندارد، «و» اش را من اضافه کردم، و المدیون الی غریمه، مدیون هم می‌دهد برای این که آن ذمه‌اش آزاد بشود. این مطلب بعد از ایشان در انوار التنزیل بیضاوی هم آمده با این عبارت، در انوار التنزیل گفته و العدول عن اللام الی فی للدلالة علی ان الاستحقاق للجهة لا للرقاب و قیل للایذان بانهم احق بها، این للایذان عبارت به عبارت زمخشری هست، بیضاوی اکثر تفسیرش از زمخشری است ولی اینجا خب کلام زمخشری نپسندیده آن کلام دیگر را پسندیده و آن را آورده کلام زمخشری را با قیل آورده. و یک کتابی هست به نام زبدة التفاسیر مال ملا فتح الله کاشانی، این هر دو عبارت را آورده در حالی که مناسب این بود با «و» هم آورده، اینها دو تا وجه مختلف هستند، این دو تا وجه با همدیگر قابل جمع نیستند، دو تا نکته است، هر کدام باشد با هم تفاوت دارد. ایشان هم وجه زمخشری را آورده، ایشان گفته العدول ان اللام الی فی فی الاربعة الاخیرة للدلالة علی، عبارت زمخشری را اشاره کرده و آن قسم دومش و علی ان المستحقین قسمان، قسم یقبض لنفسه و هم الفقراء و المساکین و العاملون و المؤلفة فهولا یصرفون فی ای جهة شائوا فهم مختصون به، فناصب ذلک اللام و قسم یقبض لاجل جهة معین یصف فیها. که از این هم استفاده می‌شود ابن سبیل هم اینجور نیست حق داشته باشد وقتی گرفت به هر جهتی خواست صرف کند صرف کند. ابن سبیل در راه مانده است، پول را که گرفت فقط می‌تواند در راه رسیدن خودش به وطن مورد استفاده قرار بدهد. و لا یجوز صرفها فی غیرها، غیر آن جهت و هم الرقاب و الغارمون و ابن السبیل، خود سبیل الله که خودش جهت بودنش روشن است، این که سبیل الله را ذکر نکرده چون از اوّل سبیل الله یک صنف خاصی نیستند، سبیل الله خودش جهت مشخصی را، فناصب ذلک فی. در حواشی که بر بیضاوی هم هست این عبارت توضیح داده شده عبارت بیضاوی مثل حاشیۀ محی الدین شیخ زاده بر تفسیر بیضاوی، صفحۀ ۴۷۸ توضیح دادند همین که للجهة علی للرقاب آن را توضیح دادند و عبارت‌های خوبی دارند. در حاشیه‌ای هست، حاشیۀ کشاف، کشاف، حالا یک چیز اطلاعاتی عرض بکنم، کشاف معتزلی است، یک بنده خدایی هست ابن منیر است انگار اگر اسمش را اشتباه نکنم، به نام احمد، کشاف اسمش محمود است، یک تعلیقه‌ای احمد بر کشاف، به نظرم ابن منیر بوده آن که در ذهنم هست ولی اینجا ننوشته حواشی‌اش مال کی است. بعد در متن قال محمود قال احمد این حواشی به نظرم برای ابن منیر بود، اینجور که از قدیم در ذهنم هست. معمولا هم در سدد این هست که تفسیرهای معتزلی کشاف را تبدیل کند به تفسیرهای اشعری کشاف و نوعا هم قوی نیست، نوعا هم زور می‌زند، چیز خیلی قوی‌تر است، حالا البته هر دوشان تفسیر به رای می‌کنند نسبت به این مطالب مربوط به مذهب و امثال اینها و خیلی هم نسبت به این مسائل که می‌رسد تند می‌شود نسبت به کشاف.

**شاگرد:** ابن منیر اسکندری؟

**استاد:** ابن منیر اسکندری است ظاهرا، احمد بن منیر اسکندری صاحب حاشیه بر کشاف است. ولی اینجا بحث بحث چیز نیست، بحث مذهبی نیست، اتفاقا خوب نوشته، عبارتش هم عبارت جالبی است، می‌گوید که، عبارت محمود را آورده که فان قلت لم عن اللام فی فی الاربعة الاخیرة قال احمد و ثم سر آخر هو اظهر و اقرب و ذلک ان الاصناف اربعة الاوائل مُلّاکٌ لما اصاه یطفأ الیهم، اینها مالک هستند و انما یأخذونه ملکا فکان دخول اللام لائقا بهم و اما الاربعة الاواخر فلا یملکون ما یصرف نحوهم بل و لا یصرف الیهم، در اختیارشان هم قرار داده نمی‌شوند، لکن فی مسائل تتعلق بهم فالمال الذی یصرف فی الرقاب انما یتناوله السادة المکاتبون و البائعون، اینجا مکاتِب، سادۀ مکاتِب، یعنی ارباب‌هایی که آنها کتابت کردند آنها این مال را می‌گیرند، اگر هم به عبد داده می‌شود عبد به عنوان امین است برای این که از آن مالک از آن ارباب زکات این را برساند به آن ساده و موالی اینها، و البائعون یا بندگان خدایی که، چون در رقاب فقط بحث مکاتب نیست، گاهی اوقات مولاهایی هستند که خیلی سخت‌گیر هستند آن بنده در شدت هست، این پول را می‌دهند به صاحب مولا ازش می‌خرند، بائعون یعنی آن مالکین این رقابی که می‌خواهند به وسیلۀ مال زکات آن چیز را بخرند، فلیس نصیبهم مصروفا الی ایدیهم حتی یعبر عن ذلک باللام المشعر بتملکهم لما یصرف نحوهم و انما هو محال لهذا الصرف، چون محال هستند فی که دال بر محل و ظرف هست مناسب‌تر است، محال لهذا الصرف و المصلحة متعلق به، اینها آن مصلحت و جهتی هستند که متعلق هستند به این شیء، هذا الصرف. و کذلک العاملون، این عاملون اینجا غلط چاپی است، و کذلک الغارمون است، و کذلک الغارمون انما یصرف نصیبهم لارباب دیونهم تخلیصا لذممهم لا لهم، این را می‌دهند به آن طلبکارها تا ذمۀ اینها مشغول بشود، اینها اگر باشد فقط جنبۀ آلت دارند، به اینها هم می‌دهند در اختیار اینها قرار نمی‌گیرد، اینها عبارت‌هایش قشنگ‌تر از آن جهت و امثال اینها هست که در عبارت‌های دیگران هست، و اما سبیل الله فواضح فیه ذلک، سبیل الله که اصلا جهت بودنش مشخص است، و اما ابن السبیل، حالا ابن السبیل را ایشان نتوانسته چیز کند، ابن سبیل هم علی القاعده هم همین بگوییم، بگوییم ابن السبیل هم بهش داده می‌شود برای این که یک جهت خاصی را صرف کند، البته آن یصرف الیهم و اینکه فقط واسطه هستند و اینها این در مورد ابن سبیل نیست ولی به هر حال ابن سبیل اختیار تام ندارد، ابن سبیل پول زکات را می‌تواند بگیرد برای این که به شهرش برسد، الآن دیدید بعضی وقت‌ها بندگان خدایی می‌گویند ما فقیر هستیم و بلیط نداریم برای برگشتن اینها، گاهی اوقات مرسوم هست در دفتر بعضی از مراجع اینها مثلا یک گاراژهایی از قدیم بوده طرف حسابشان بودند، می‌گویند فلانی را می‌فرستیم اینها می‌آیند شما این را چیز کنید بعد به ما رسید بدهید ما پولش را به شما بدهیم و اینها، این شکلی است، مستقیم بهش نمی‌دهند که طرف بخورد. یک بنده خدایی بود زورکی مسافرش کرده بودند. بعد این ابن سبیل حالا یک جور دیگر خواسته چیز کند، و اما ابن السبیل فکأنّه کان مندرجا فی سبیل الله و انما افرد بالذکر تنبیها علی خصوصیته مع انه، حالا در مورد ابن سبیل یک توجیه می‌خواهد بگوید، می‌گوید مع انه مجرد من الحرفین جمیعا، فی نه، فی و لام هیچکدام ندارد، و عطفه علی المجرور باللام ممکن. و لکنه علی القریب منه اقرب و الله اعلم. بعد یک مطلبی دارد این مطلب هم بگویم مناسب است در این بحث تأثیر دارد. می‌گوید و کان جدی ابو العباس احمد بن فارس الفقیه الوزیر استنبط من تغایر الحرفین المذکورین وجها فی الاستدلال لمالک علی ان الغرض بیان المطلب، یک اختلافی هست در مورد آیۀ زکات بین اصل اختلافی که می‌گوید مالک شاید بیشتر دعوا بین مالک و شافعی باشد، ابو حنیفه هم تقریبا مطلبش شبیه مالک می‌گوید ولی این که به مالک نسبت داده به جهت، البته مالک که می‌گوید شاید به خاطر این که آن مصر و اینها معمولا مالکی بودند، شمال مصر مالکی بودند این استدلال برای مالک کرده به خاطر این است و الا مطلبش، شافعی بسط زکات بر اصناف را واجب می‌داند، می‌گوید باید بر همۀ گروه‌ها بسط بشود، به خلاف مالک اینها که اینها واجب نمی‌دانند ابوحنیفه اینها هم واجب نمی‌دانند. این استدلال برای عدم وجوب می‌خواهد با همین تغییر لام و فی تغییر بدهد. ایشان می‌گوید که و کان جدی ابو العباس احمد بن فارس الفقیه الوزیر استنبط من تغایر الحرفین المذکورین وجها فی الاستدلال لمالک علی ان الغرض بیان المصرح و اللام لذلک. این به نظرم یک کلمۀ «لا» افتاده، و اللام لذلک، لا لام الملک، می‌خواهد بگوید لام برای بیان مصرف است، فیقول متعلق الجار الواقع خبرا عن الصدقات محذوف، بعد شروع می‌کند چیز کردن که این از زکات انما الصدقات للفقراء متعلق به چی است، از چه فعلی باید اینجا تقدیر بگیریم و اینها، دنبال این بحث‌ها کرده، چند جور تغییر می‌گیرد و فلان، می‌گوید که متعلق الجار خبر الثقه محفوظ فیتعین تقدیره فاما ان یکون التقدیر انما الصدقات مصروفة للفقراء کقول مالک او مملوکة للفقرا کقول الشافعی لکن الاول متعین، می‌خواهد ترجیح بدهد که انگار باید مصروفة را تقدیر گرفت نه مملوکة، به نظر می‌رسد اصلا تقدیر نمی‌خواهد، این نیاز، انما الصدقات للفقراء اینها، هذا الدار لزید حالا تقدیر هم باشد تقدیر افعال عام است، افعال عموم وقتی تقدیر هست معنای تقدیر این است که اصلا معنایش در این لام استقرار پیدا کرده، ظرف مستقر و ظرف لغو که می‌گویند این هست که آن معنایش در این هست ان هذا الدار لزید آن معنای کائن، موجود، هر چی حالا تعبیر بکنیم در لزید مقدر هست حالا بعضی که اصلا می‌خواهند بگویند که اینجا از این سنخ هم هست، اصلا این حرف جری هم اینجا فعلی هم مقدر نیست اینجا نسبت بین آن دار و زید را ما می‌خواهیم بیان کنیم، یک نسبت هست، آن نسبت ملکیه مثلا، حالا آن را خیلی من نمی‌خواهم رویش تأکید کنم روی آن دیدگاه ولی آن که اینجا هست نیازی اصلا به تقدیر ندارد، به خصوص تقدیر، این تقدیری که هست تقدیر افعال خصوص است، افعال عموم تقدیرش مشکل ندارد، تقدیر هم نیست، معنای کلی‌اش این است که آن معنای افعال عموم در آن حرف جر استقرار پیدا کرده به اصطلاح ابدی که می‌گویند مستقر است یعنی معنای متعلق در این جار و مجرور تعلق گرفته و نیازی به آن تقدیرات ندارد مهم این است که لام را ببینیم معنایش چی است، آیا لام معنایش ملکیت است؟ استحقاق است؟ چی است؟ آن را، و الا از این که حرف متعلقش چی است آنها را اصلا باید کنار گذاشت و بحث را به آن نحو مطرح نکرد.

**شاگرد:** این که می‌گویند انما الصدقات فی الرقاب یک کم غریب نیست سیاقی که می‌گوید صدقات در بندگان است

**استاد:** بله

**شاگرد:** این تعبیری که یک محذوفی اینجا باشد در لام راحت می‌توانید بدون محذوف توضیح بدهید، در فی یک مقدار سخت است

**استاد:** نه صدقات در این راه است دیگر، در این موضوع است دیگر.

**شاگرد:** ترجمۀ تحت اللفظی‌اش نمی‌شود در راه بندگان، صدقات در بندگان است، یعنی چی صدقات در بندگان است؟

**استاد:** یعنی در بندگان مصرف می‌شود، همان مصروفة که آن می‌گوید.

**شاگرد:** پس یعنی یک متعلق می‌خواهید، می‌خواهید یک استدلال در آن درست کنید؟

**استاد:** نه آن معنایش این صدقات در این هست یعنی این صدقات، آن صرف هم که می‌خواهیم بگوییم آن در واقع توضیح نحوۀ ظرفیت صدقات برای شیء است، وعاء، فی، معنای حقیقی‌اش یعنی ظرفیت، ظرفیت رقاب که ظرف حقیقی صدقات نیستند، این یک نوع معنای مجازی دارد، هر جور معنا بکنیم یک نحو معنای مجازی اینجا وجود دارد، یعنی در واقع به تعبیر دیگر حالا در بعضی از کلمات مفسرین اینجوری تعبیر کردند انما الصدقات فی فک الرقاب، اینجوری تعبیر می‌کنند، یا شبیه فی سبیل الله، یا مثلا انما الصدقات فی الغارمین، یعنی فی فک الغارمین عن دینهم. غارمین و رقاب اینها خودشان دال بر آن معنای فعل محذوف هستند، رقاب یعنی گردن، اصل معنای رقبه یعنی گردن، این اشاره به این دارد کأنّ اینها گردنشان گیر است، دارند خفه می‌شوند، طناب افتاده دور گردنشان دارد خفه‌شان می‌کند، حالا به تناسبات یاد این افتادم حاج آقا محمد ما می‌گفتش که در این کرونا می‌گفتش کسی کرونا نگرفته باشد نمی‌داند یعنی چی کرونا، خب کرونای سنگین گرفته بود، گفته بود مثل این که یک آدم دستش را گذاشته باشد بیخ گلوی آدم دارد آدم را خفه می‌کند، گفت اینجوری بود اصلا چند روز، یک هفته اصلا خوابم نمی‌برد از بس نفس، تا این که اکسیژن آوردم و یک مقدار اکسیژن بهم رسید دو ساعت گرفتم خوابیدم، این هم رقاب این است کأنّه یک کسی دستش را گذاشته دور گردن من دارد فشار می‌دهد، یک طناب دور گردن گرفتند، خود همین رقاب دال بر شدت اسارت است، رقابت کأنّ یعنی آن کسی که گردنش دیگر دارد خفه می‌شود از شدت سختی که دارد می‌کشد، غارمین و اینها، آن غرم و آن گرفتاری که در آن وجود دارد، ابن سبیل این که اصلا کأنّ در راه مانده است، اینها مفاهیمی هستند که وصفشان دال بر آن فعلی هست که قرار است زکات در راه آن فعل صرف بشود، وصف به گونه‌ای تعبیر شده که آن فعل مربوط به این وصف، آن جهتی که، حالا سبیل الله که از اوّل خودش تکلیفش روشن است، آن سبیل الله متفاوت است با چیزهای دیگر، ولی آنهای دیگر هم این که می‌گویند این فی برای بیان جهت هست، جهت خاصه است، فی با توجه به آن ادامه‌ای که دارد، یعنی آن وصفی که مجرور به فی هست این معنا را افاده می‌کند و همینجور هم هست، این کاملا از آیه این معنا به نظر می‌رسد معنای ظاهری آیه باشد. اینجا ما عرض می‌کردیم ما دلیلی نداریم که همۀ مصارف آیه مثل هم باشد، کی گفته که اینها همه مثل هم هستند، این عبارت‌هایی که خواندیم روشن می‌کند که بین اینها فرق می‌گذارند، در اینجا یک مفسری را دیدم کأنّه مفروغ عنه گرفته که اینها باید به یک معنا باشند، می‌گوید فی الرقاب که فی تعبیر کرده این قرینه است برای این که لام به معنای فی است، خب خیلی علاوه بر این که زور زیادی است امثال اینها و اینجا عبارت الهدایة الی بلوغ النهایة، مال مکی بن حموش، این مکی بن حموش اندلسی است، مال آن شرق جهان اسلام هست، آدم حرف‌داری است حالا چه آدم بپذیرد، ما در چیزهای مفسرین و فقهایی که برای این طرف هستند، برای غرب اسلام هستند، شرقی‌ها مثلا بغدادی‌ها، این طرفی‌ها، اینها خیلی‌هایشان تکرار مکررات است، آدم‌های حرف‌دار کم توشان پیدا می‌شود، ولی آن طرفی‌ها نمی‌دانم چجوری بوده مطالب حرف‌دار در اندلسی‌ها و اینها خیلی، من ابن رشد اندلسی را، قطبی را یک موقعی در بعضی بحث‌های مربوط به اوزان و مکاییل و امثال اینها بحث‌هایش را دنبال می‌کردم برایم خیلی جالب بود که گزارش فعالیت‌های میدانی را که برای تشخیص مقدار، در کتاب سؤالات و جوابات دارد الآن اسمش یادم رفته، فتاوای ابن رشد است چی است، بیست و چند جلد است، خیلی مفصل هم هست، آن موقع این بحث را توش نگاه می‌کردم یک گزارش مفصلی که کجا رفتم، چه آزمایش‌هایی کردم چی کردم، کارهای آزمایشگاهی که برای حل این مشکلۀ چیز کرده را گزارش می‌دهد خیلی جالب است آن را ببینید، از این کارها این طرف کمتر آدم می‌بیند، در این بغدادی و اینها، خیلی وقت‌ها تکرار مکررات و امثال اینها، این مغنی ابن قدامه برادر زاده‌اش یک کتابی دارد الشرح الکبیر که در حاشیۀ مغنی ابن قدامه چاپ شده، از اوّل تا آخر عین مغنی ابن قدامه است، مطالب عمویش را شرح یک کتاب دیگر کرده، فقط ترتیبش را به خاطر این که آن کتاب ترتیبش فرق داشته، ترتیبش را عوض کرده عین مطالب را منعکس کرده، اتفاقا از یک جهت گاهی اوقات خوب است، مثلا من دیدم عبارت‌های مغنی ابن قدامه آدم احساس می‌کند غلط چاپی داشته باشد به عنوان یک نسخه از مغنی می‌شود مورد استفاده قرار بگیرد برای بعضی از اغلاط چاپی که در مغنی ابن قدامه هست. خیلی‌هایشان اینجوری است، تکرار مکررات است، ولی آن طرفی‌ها اندلسی‌ها و اینها حالا به هر عنوانی هست مطالب تازه و نکات جدیدی هست، همین مکی بن حموش از کسانی هست که مکی بن ابی طالب هم هست، اسم پدرش ابی طالب معروف است که خیلی هم مؤلف پر کتاب و تالیفی بوده، از مؤلفین پر کار بوده، یکی دو تا کتاب، خیلی کتاب‌هایش چاپ نشده، در شرح حالش نگاه می‌کردم کتاب‌های خیلی زیادی داشته شاید اکثر کتاب‌هایش چاپ نشده باشد. ولی معنایی که طرف دارد این نیست که همۀ وقت‌ها حرف‌هایش را آدم بپذیرد، ولی حرف‌دار است. عبارتش این هست می‌گوید که اللام فی قوله للفقرا و ما بعد ذلک بمعنی فی و لو حملت علی ظاهرها و لوجب ان یعطی الصدقات یفعلون فیها ما یشائون. اگر لام را به معنای خودش بگیریم این باید یک همچین، کأنّه تالی فاسد دارد، خب روایت‌های ما به این معنا تصریح می‌کند، می‌گوید چون اینها مالک هستند هر کار بخواهند بکنند باهاش می‌توانند بکنند، بعد از اینکه به اینها داده بشود. البته حالا این را بعدا در بحث می‌آییم که آیا این دلالت بر این می‌کند که نحوۀ تعلق زکات به نحو ملکیت هست، این یک بحثی دارد آن را بعدا، چون یک بحث ما داریم قبل از اعطاء زکات به فقیر، بحث ما مال قبل از اعطاء زکات به فقیر است، اما بعد از این که زکات به فقیر داده شده است حکم به چه نحوی است آن یک چیز دیگر است، من حالا به این می‌رسم به این نکته توجه دارم که این نتیجه‌گیری که هست این نتیجه‌گیری تعیین بحث ما را یک طرفه نمی‌کند، و لو حملت علی ظاهرها لوجب ان یعطی الصدقات یفعلون فیها ما یشائون، خب حالا ملتزم می‌شویم. و قوله و فی الرقاب یدل علی ان اللام بمعنیٰ فیه، اینجا چون فی الرقاب تعبیر کرده این کاشف از این است که آن لام به معنای فی است، اتفاقا که تغییر داده پیداست دو معناست دیگر، و الا برای چی فی تعبیر بکند؟ این عدول از لام به فی نیازمند یک فایده‌ای هست همچنان که شراح بیضاوی همین را مثلا آن محیی الدین آنجا اشاره به این مطلب می‌کند، عبارت بیضاوی را توضیح می‌دهد می‌گوید اصل این که لام بود، لام را تغییر داد فی باید فایده داشته باشد، ما در سدد این هستیم که ببینیم این فایده چی است، و این حالا قوله و فی الرقاب، این را مسلم گرفته که اینجا چیز هر دویش یکسان است، این مطلب در کلام مرحوم شهید ثانی هم آمده، مرحوم شهید ثانی در تمهید القواعد، صفحۀ ۴۴۲ یک بحثی دارد، ایشان فایدۀ ۱۵۶، ایشان می‌گوید لام مفردۀ جاره معانی، تداع علی معانٍ ینیف علی عشرین، ۲۰ تا معنا و فلان، یک سری معانی‌اش را شروع می‌کند ذکر کردن، احدها الاستحقاق و الثانی الاختصاص، الثالث الملک، همینجور معانی را می‌شمارد. بعد شروع می‌کند این فروعی که این معانی مختلف لام دارد را که لام به این معنا باشد یا به آن معنا باشد فرقش، فایده‌اش در کلمات فقها را ذکر می‌کند. منها الخلاف الواقع بین العلما فی وجوب صرف الزکاة الی الاصناف الثمانیة او جواز تخصیص بعض و سببه دعوی دلالة اللام ظاهرا علی الملک الموجب للبسط علیهم علی السویة و الاستحقاق کذلک، یعنی اگر معنای اوّل بگیریم که استحقاق باشد این هم یا ملک باشد اینها ازش دال بر این معنا هستند کأنّه. ولی اگر دال بر اختصاص باشد این معنا ازش استفاده نمی‌شود. ایشان می‌گوید و فیه نظر لان الحمل علی الملک غیر لازم، ما دلیل نداریم که حتما باید لام را لام ملک بگیریم. و الاستحقاق و الاختصاص لا یفید عن المطلوب و من ثم ذهب اصحابنا و جماعة من غیرهم الی ان الآیة لبیان المصرف بمعنی بیان ان الصدقة لا تخرج عنهم بقرینة سیاق الآیة فی دفع عطب من عطب علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی شأنها و لمذه فیها. اینجا آیه در عداد چیزهای منافقین است، قبل و بعد آیه این منافقین به پیغمبر ایراد می‌گرفتند که خلاصه چرا اینجوری صدقات را صرف می‌کنند اینها، این آیه در مقام این هست که صدقه اینجور نیست که پیغمبر اختیار خاص داشته باشد، اصلا در این موارد خاص است، این موارد خاص خداوند در این موارد خاص قرار داده، بنابراین این که شما خیال کنید که پیغمبر کأنّ صدقات، چون اصلا ایمان که نداشتند می‌خواستند بگویند این که پیغمبر در صدقه گونه‌های مختلفی رفتار می‌کند و امثال اینها نشانگر این است که پیغمبر کأنّ جزء پادشاهان هست و پیامبر نیست هر جور دلش می‌خواهد در اموال مردم. آیه می‌خواهد بگوید نه صدقات یک موارد مخصوص دارد و آن اعتراضاتی که به پیغمبر در این مورد گفته می‌شود درست نیست. بله بعد آنها را من الآن کار ندارم. می‌گوید لأن فی الرقاب لیس فیه ما یقتضی الملک، شاید هم یک «و» اینجا باید داشته باشد من ننوشتم ولی باید داشته باشد. و لان فی الرقاب لیس فیه ما یقتضی الملک و لا قائل بالفرق. این را ایشان می‌گوید لا قائل بالفرق، این را در واقع فی الرقاب را قرینه قرار داده برای تعیین معنای لام نه این که لام را به معنای فی گرفته، این یک جور دیگر است. لام را می‌گوید به معنای ملکیت نیست به قرینۀ این که در نحوۀ تعلق زکات به موارد فرقی نیست و این ما دلیل نداریم. حالا این را من بعدا بیشتر در موردش صحبت می‌کنم در این بحث‌ها این که لا قائل بالفرق ارزشی ندارد اصلا ارزشی ندارد و صغرویا هم مطلب درست نیست. بنابراین آن چیزی که ما تا اینجای بحث می‌توانیم بگوییم آن این است که ما در مورد چهار صنف از اصناف زکوی، اصلا شاهدی بر این که آنها مالک باشند و یک حقی نسبت به زکات داشته باشند نداریم. آن حداکثر چیزی که هست آن این هست که امام علیه السلام یا مالک یا متولی صرف می‌تواند زکات را در مورد آنها مصرف کند، حتی وجوب هم، وجوب که در کل آنهاست، در تک تک این موارد نیست. هیچگونه نسبت به این که حتما در یکی از این چهار صنف مصرف کند این چیزی نداریم. بحث را در آن چهار صنف دیگر قرار می‌دهیم و حالا بعدا عرض هم می‌کنم ما روایت‌های زیادی داریم که در روایات استفاده می‌شود که خداوند مثلا فقرا را شریک قرار داده، استدلالاتی که در مورد شرکت شده مربوط به فقراست. حالا فقرا و مساکین آن هم از یک باب هست، مؤلفة قلوبهم و آنها را هم حالا باید ما مورد بحث قرار بدهیم که اینها را باید توجه داشته باشیم که بحث هر یک از اینها تفاوت دارد که ممکن است ما بگوییم اصل زکات ملک فقراست به معنای عامی که مساکین را هم در بر می‌گیرد. صرفش در عاملین به خاطر این هست که اینها کسانی هستند که مال فقرا را برایشان تحصیل کردند، فقرا باید هزینۀ این کاری که برایشان کردند را بپردازند، یعنی در مرحلۀ اوّل ملک مال فقراست، کسی که می‌رود این ملک فقرا را برایشان جمع‌آوری می‌کند زحمت می‌کشد برای فقرا، برای تحصیل مال خب باید هزینه‌شان را بپردازند. مؤلفة قلوبهم هم اینها آدم‌های موذی هستند این وسط، برای این که فقرا را اذیت نکنند، مرحوم آسید ابو الحسن اصفهانی یک تعبیری داشته می‌گوید من به بعضی‌ها پول می‌دهم که دستم را بگیرند به بعضی‌ها پول می‌دهم که پایم را نگیرند، این مؤلفة قلوبهم از کسانی هستند که مزاحمند، اصلا مؤلفه یعنی یکی از کسانی که مؤلفة قلوب ابوسفیان است، اینها آدم‌هایی هستند که بالأخره موذی هستند باید یک مقداری بهشان پول داده بشود که فقرا را اذیت نکنند، یعنی مصلحت فقرا در این هست که به اینها پول داده بشود، در بعضی از کلمات چیز این مطلب هم هست، در بعضی از کلمات مفسرین الآن شاید هم یادداشت کرده باشم.

**شاگرد:** مصلحت خصوص فقراست یا مصلحت کل جامعه؟

**استاد:** بحث‌های جامعۀ اسلامی هم هست، نه مصلحت جامعۀ اسلامی هست به خصوص فقرا، چون اینها به گنده‌ها که دستشان نمی‌رسید این مؤلفه قلوبهم اگر اینها چیز نکنیم بیخ خِر فقرا را می‌گیرند، آن دیگر به آن که نمی‌تواند دستش به آن چیزها نمی‌رسد اینها را اذیت می‌کنند، یعنی اینها بزرگانی هستند، آدم‌هایی هستند که می‌توانند کاری از دستشان بر نمی‌آید دنبال یک کسی می‌گردند که یک جوری بچزاننشان، این فقرا را گیر می‌آورند چون اینها فقرا پشتوانه ندارند، افراد دیگر پشتوانه دارند این مؤلفة قلوبهم آدم‌هایی هستند که یک مقداری این جهت. یعنی لا اقل آن مؤلفة قلوبهم که در تاریخ هست به این شکل بودند. آن نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم عمدتا به نظرم بحث را متمرکز در این بکنیم که آیا فقرا به معنایی که مساکین را هم شامل می‌شود اینه نسبت به زکات آیا مالک هستند، ذی حق هستند و مصب ذمۀ یعنی طلبکار هستند نسبت به ذمۀ ارباب زکات و امثال اینها، عمده‌اش بحث را ببریم روی محور فقرا و مساکین که معنای عام فقرا هستند، این است که بحث را می‌خواهم از این زاویه ان شاء الله ادامه بدهیم. در این بحث یکی از، عمدۀ بحثی که در مورد آیه هست که من بحث‌هایش را ادامه می‌دهم بحث تعیین معنای لام است که لام در آیه به چه معناست، عمده یکی از بحث‌های محوری در اینجا بحث لام است، و این بحث هم خیلی قدیمی بوده، از زمان ابو حنیفه و مالک و شافعی اینها بحث سر این که آیا بسط بر اصناف لازم هست یا لازم نیست به خصوص از زمان شافعی، شافعی تأکید می‌کند که ظاهر آیه به دلبل کلمۀ لام دال بر بسط هست. بیشتر بحث‌هایی که در مورد مفاد آیه و اینها هست از ذیل آن وجوب بسط در زکات، در خمس هم من بعضی از عبارت‌هایی که در جلسۀ قبل از خمس ذکر کردم به خاطر ارجاعاتی است که در خمس به زکات می‌دهند، حالا اینها را ملاحظه بفرمایید ما ان شاء الله فردا بحث را پی می‌گیریم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد